

برنده‌ی

جایزه‌ی مجمع منتقدان انگلستان، ۱۹۹۸: بهترین نمایش سال
جایزه‌ی ایونینگ‌استاندارد، انگلستان، ۱۹۹۸: بهترین نمایش سال
جایزه‌ی تونی، نیویورک، ۲۰۰۰: بهترین نمایش سال
جایزه‌ی منتقدان نیویورک، ۲۰۰۰: بهترین نمایشنامه‌ی خارجی در امریکا

و

جایزه‌ی بهترین ترجمه‌ی نمایشی به‌انتخاب کانون نمایشنامه‌نویسان ایران ۱۳۸۸

کپنهاگ

[نمایشنامه]

مایکل فرین

برگردان حمید احياء



انتشارات نیلا

مایکل فرین در سال ۱۹۳۳ در لندن به دنیا آمد، در رشته‌های زبان روسی، زبان فرانسوی، و فلسفه (با گرایش علوم اخلاق) درس خواند، و کار حرفه‌ای خود را با روزنامه‌نگاری در نشریات منچسترگاردین و آیزور آغاز کرد.

او برای نوشتن نمایشنامه‌های کمدی مشهور و موفقش نظیر سروصدا موقوف، ترتیب الفبا، بساز و بشکن، و سال‌های الاغ جوایز متعددی دریافت کرده است؛ همچنان‌که نمایشنامه‌های جدی‌اش مانند بانیان خیر، کپنهاگ، دموکراسی و بعد مرگ بر صحنه‌ها و عرصه‌ی جوایز جهانی بسیار خوش درخشیده‌اند.

فرین نمایشنامه‌های بسیاری از جمله باغ آلبالو، پلاتونف، مرغ دریایی، و سه خواهر اثر چخوف را به زبان انگلیسی برگردانده، و سلسله‌ای از داستان‌های چخوف را برای تأثر اقتباس کرده است.

او رمان‌نویس موفقی هم هست و از رمان‌هایش می‌توان رویاهای شیرین، فوت و فن کار، به سوی انتهای صبح، فرود بر خورشید، سراسیمه و جاسوس‌ها را نام برد.

تا به حال چندین کتاب از مجموعه مقالات او نیز، از جمله رسالاتی درباره‌ی اخلاق مدرن، منتشر شده است.

کپنهاگ که سیزدهمین نمایشنامه‌ی فرین به شمار می‌آید در سال ۱۹۹۸ منتشر شد و در همان سال در تأثر ملی لندن روی صحنه رفت. این نمایش در سال ۲۰۰۰ در نیویورک و بسیاری از دیگر شهرهای بزرگ دنیا اجرا شد و جوایز متعددی برای نویسنده ارمغان آورد.

پرده‌ی یکم

- مارگرت آخه برای چی؟
- بور هنوز داری بهش فکر می‌کنی؟
- مارگرت چرا او مد کپنهاگ؟
- بور این قدر مهمه عزیزم؛ حالا که هر سه مون مُرده‌یم و خلاص شده‌یم؟
- مارگرت بعضی سوآل‌ها سال‌ها بعد از مرگِ صاحب‌شون هنوز مطرحن. ول‌کن نیستن، مثل اشباح. دنبالِ جواب‌هایی می‌گردن که موقعِ زنده‌بودن‌شون پیدا نشد.
- بور بعضی سوآل‌ها پاسخی ندارن که پیدا بشه.
- مارگرت برای چی او مد؟ چی می‌خواست بهت بگه؟
- بور بعدها توضیح داد.
- مارگرت بارها و بارها توضیح داد. هر بار هم که توضیح داد موضوع گنگ‌تر و نامفهوم‌تر شد.
- بور فکرشو که می‌کنی می‌بینی احتمالاً دلش خیلی هم ساده بود؛ می‌خواست صحبتی بکنه.
- مارگرت صحبتی بکنه؟ با دشمن؟ تو بجهوحه‌ی جنگ؟
- بور مارگرت، عزیزم، ما همچین‌هام دشمن نبودیم.